

تغییرات در عربستان سعودی: چالش‌ها و موانع

محسن زاهدی موحد^۱

همزمان با تشدید فشارهای اجتماعی و سرریز مطالبات سیاسی و اجتماعی مردمی که خود را به لحاظ نظام سیاسی و اجتماعی در فاصله بسیار دوری از حداقل‌های قابل قبول در عصر حاضر می‌بینند؛ موضوع جانشینی در حکومت سعودی نیز به کشاکش‌های سنگین خود نزدیک می‌شود. عدم توازن اجتماعی و سیاسی حاصل از دهه‌ها حکومت خودکامه اکنون آثار خود را در تمامی ابعاد و به شکلی بیرحمانه نشان می‌دهد. در شرایط منطقه‌ای و جهانی که نظام سیاسی سعودی بیش از هر زمان دیگر نیاز به آرامش و اعتماد به نفس را احساس می‌نماید؛ شیرازه امور آنچنان درهم ریخته که ملک عبدالله برخلاف سنت سیاسی این کشور (تغییرات بطئی و پنهان) و در شرایطی متزلزل چاره‌ای جز اعلام تغییراتی مهم در مناصب و مراتب نمی‌بیند؛ در حالی که ولیعهد سعودی در بستر بیماری و خیم قرار داشته و مدت‌ها است که عملاً از صحنه سیاسی کشور دور است و جنگ شاهزادگان برای کسب قدرت از پنهان به آشکار تمایل یافته است به گونه‌ای که بعضی تحلیل‌گران تغییرات اخیر را مقدمه‌ای بر تغییرات وسیعتر با شائبه کودتای سیاسی و در جهت برکناری تعدادی از عناصر تندرو وهایی از مناصب قضایی و سیاسی نیز می‌خوانند.

اما ریشه معضلات نظام سیاسی و اجتماعی سعودی تنها مربوط به تحولات سال‌های اخیر در منطقه نبوده؛ بلکه نشأت گرفته از ساختارهای سیاسی؛ فرهنگی و اجتماعی این سیستم است که تحلیل آن به تبیین شرایط کنونی این کشور یاری می‌رساند و در یک نگاه کلی به نظر می‌رسد نظام مذکور در نبردی ناامیدانه با این مشکلات ساختاری به سر می‌برد که به شکلی روزافزون بنیه آن را تضعیف می‌نماید.

۱. کارشناس مرکز مطالعات خاورمیانه و خلیج فارس.

معضلات سیاسی

نظام سعودی از آغاز پیدایش هیچگاه از یک نظام سیاسی کارآمد برخوردار نبوده است و همواره تحت امیال حامیان پیدایش آن (غرب)؛ بیشتر در حد اداره حوزه‌های نفتی سرزمین خود و دولت‌های کوچک عرب همسایه عمل کرده است. به همین دلیل این رژیم هیچگاه رشد سیاسی متناسب با توانایی اقتصادی خود نداشته و پس از چند دهه از ظهور آن همچنان براساس سنتهای قبیله‌ای عمل می‌نماید. منافع قدرت‌ها و نیز دیدگاه و توانمندی ضعیف رهبران سعودی هیچ‌گاه به این دولت اجازه نداده است که به اصلاح واقعی سیستم سیاسی خود بپردازد و به شکلی ناباورانه مشخصه‌های آغاز پیدایش خود را در دهه‌های متوالی حفظ کرده است. این روند موجب ناکارآمدی وسیع در سیستم سیاسی این کشور شده که در شرایط بحرانی کنونی منطقه و جهان آثار خود را در تمامی زمینه‌های سیاست خارجی و داخلی این کشور نشان می‌دهد.

۱. موضوع جانشینی: در زمینه داخلی مهمترین چالش کنونی این کشور موضوع جانشینی است که براساس روند سنتی و قبیله‌ای این کشور در شرایط کنونی قرار گرفته و پادشاه و ولیعهد همچون گذشته هر دو در سنینی بالا قرار دارند؛ به‌گونه‌ای که بعضی تحلیل‌گران از قول نهادهای امنیتی غربی احتمال حضور پنج پادشاه در پنج سال آتی را مطرح می‌نمایند. به‌نظر نمی‌رسد تلاش‌های عبدالله در تعیین شورای جانشینی نیز تأثیر زیادی در حل این معضل داشته باشد. در حقیقت موقعیت کنونی نتیجه طبیعی زمامداری پی‌درپی شاهزادگان؛ بدون کمترین نیاز برای مراجعه به افکار عمومی مردم و یا حتی اقناع آن و رعایت نسبی تمایلاتشان می‌باشد.

عربستان سعودی برای دهه‌های متوالی نتوانسته است فرمولی اقناع‌کننده برای جانشینی در قدرت سیاسی ارائه نماید که اگر نه مردم؛ لاقلاً شاهزادگان را بدان قانع نموده و هزینه‌های جنگ قدرت را کمتر نماید. البته غرب (در گذشته) همواره تداوم این ابهام را تشویق نموده و از آن در جهت تأمین حداکثر منافع و تمایلات خود در درون حاکمیت استفاده کرده است. اما در شرایط کنونی جهانی و منطقه‌ای این بازی شکل خطرناکی یافته است و حتی غرب نیز که این رژیم را براساس نیازهای خود طراحی کرده بود در حل معضلات سیاسی آن براساس شرایط کنونی (تحت تأثیر تحولات وسیع بین‌المللی و داخلی) حیرت‌زده می‌باشد.

موضوع جانشینی درحالی‌به‌نبردی میان شاهزادگان تبدیل شده است که بدون وجود حق داوری مردم نمی‌توان سرنوشت روشنی برای آن پیش‌بینی نمود. نظام

سنتی سعودی اکنون در ساده‌ترین نیاز خود که ایجاد نوعی ارتباط با افکار عمومی داخل کشورش می‌باشد؛ کاملاً عاجز می‌نماید. این وضعیت که از دیدگاه تحلیل‌گران غربی نیز ناپیدا نمانده به وضوح در رسانه‌هایی که امکان اظهار نظر اتباع سعودی در آنها فراهم می‌باشد و نیز زیرنویس اخبار اینترنتی سایتهای عربی (با وجود سانسور شدید) قابل مشاهده می‌باشد.

نظام سعودی اینک در سخت‌ترین گذرگاه‌های زمانی خود را مواجه با شدیدترین بحران‌های سیاسی و در بالاترین سطح در موضوع جانشینی می‌بیند.

۲. سیستم سیاسی: علاوه بر موضوع جانشینی؛ اکنون پاسخ به نیاز افکار عمومی عربستان برای مشارکت بیشتر در اداره امور اجتناب‌ناپذیر می‌نماید. این انتقاد صریح که چرا زمامداران عرب بدور از شرایط کنونی جهان و منطقه همچنان در اداره خودکامانه امور اصرار دارند؛ اینک نه تنها در رسانه‌های عربی مستقل که حتی بعضاً در گوشه و کنار مطبوعات و رسانه‌های وابسته به عربستان سعودی نیز دیده می‌شود. مقایسه وضعیت در عربستان سعودی با شرایط موجود در ایران به‌عنوان یک کشور اسلامی که گاه و بیگاه در رسانه‌های عربی به شکلی کوبنده بیان میشود (علیرغم حساسیت‌های عربی) و نیز خواندن اظهار نظرهای اعراب در حاشیه این اخبار جالب توجه بوده و نشان‌دهنده شدت موج ذکر شده می‌باشد. در ماههای اخیر شاهد افزایش بحث‌هایی در رسانه‌های نسبتاً مستقل عربی هستیم که طی آن تحلیل‌گران و اقشار مختلف مردم (صرف‌نظر از مثبت و یا منفی بودن نظرات نسبت به جمهوری اسلامی ایران در قالب عربیت) خواهان الگوگیری از شیوه اداره امور ایران از سوی سران عرب شده و در این مورد به ایشان طعنه می‌زنند.

البته در این موضوع نیز به‌نظر نمی‌رسد که نظام سیاسی عربستان سعودی از قدرت مانور کافی برخوردار باشد. سیستم اداره امور در عربستان سعودی آنچنان بسته و سنتی است که حتی اگر تصمیمی جدی برای مشارکت مردم در امور وجود داشته باشد (که در وضعیت کنونی ناممکن مینماید) طریق اجرای آن نیز با موانع و سدهای محکم سیاسی، اجتماعی و فرهنگی روبرو است و دسترسی به زیرساخت‌های لازم در این زمینه‌ها به کار طولانی و جدی نیاز دارد. بطور کلی به‌نظر می‌رسد که نه سیستم سیاسی فعلی و نه دولتمردان کنونی ظرفیت اصلاح بنیادین را (حتی در صورت داشتن اراده لازم) داشته باشند.

نظام سعودی نه تنها در دهه‌های گذشته امکان و زیرساخت‌های مشارکت مردمی را فراهم نساخته؛ بلکه در جهت تخریب هر امکانی در این مورد حرکت نموده و در بسیاری از موارد از حمایت پنهان و آشکار غرب در این زمینه نیز بهره برده است. در حال حاضر در تلاطم گرداب‌های جهانی و منطقه‌ای عربستان سعودی نیاز به حمایت افکار عمومی و یا حداقل مشارکت محدود مردمی را احساس می‌نماید ولی خود را از امکان دست یافتن به آن محروم می‌بیند.

سیستم سیاسی عربستان سعودی سیستمی است که در زمانی دیگر طرح‌ریزی شده که شاید برای سال‌های آرام دهه هفتاد پاسخگوی نیازهای غرب و نیز امیال حاکمیت این کشور بود ولی در پی تحولات سریع دهه‌های اخیر (که در عین حال فرصت ارتقای این سیستم نیز به دلایل داخلی و خارجی فراهم نشد) سیستم مذکور را به موجودی ناقص و ناتوان تبدیل نموده است که نه پاسخگوی نیازهای داخلی و نه مطامع خارجی می‌باشد.

۳. دستگاه اداری کشور: متأثر از دو موضوع ذکر شده؛ دستگاه اداری کشور نیز بسیار ناکارآمد بوده و تضعیف شده است.

ریاست تمامی دستگاه‌های مهم کشور را شاهزادگان سعودی به عهده دارند که معیار انتصاب ایشان ونیز تداوم خدمتشان کوچکترین ارتباطی با میزان کارایی و مهارتشان نداشته و تنها معیار وابستگی خونی ایشان به شاخه‌های مختلف خاندان سعودی می‌باشد. روشن است که در این میان اداره ناکارآمد امور؛ بی‌لیاقتی و حتی امراض جسمی و یا روحی وخیم نیز نمی‌تواند اسباب برکناری این شاهزادگان را از مناصب کلیدی فراهم نماید و بدین ترتیب کوچکترین امیدی به بهبود وضع اداری بیمورد می‌نماید.

روشن است که این سلسله انساب تا پائین‌ترین رده‌های بدنه اداری کشور نیز نفوذ یافته و هر شاخه برای قدرت یافتن بیشتر سعی در جایگزینی حداکثر در سطوح مختلف اداره امور دارد؛ بنابراین به نظر می‌رسد این سیستم اداری خود را حتی از داشتن کارمندان کارآمد و مشاوران قوی در سطوح پائین نیز محروم نموده که نتیجه آن ناکارآمدی وسیع سازمان اداری و نارضایتی روزافزون از اداره امور است. البته این ضعف‌ها همواره تاحدود زیادی با دلارهای نفتی براساس صادرات حیرت‌انگیز نفت توسط دولت عربستان سعودی پوشش یافته است ولی شرایط کنونی به دو دلیل این پوشش را ضربه پذیر نموده است. اول آنکه افت و خیز درآمدهای نفتی اسباب آشفتگی در این پوشش و ارضای نیازها را فراهم نموده است و دوم آنکه با پیشرفت وسایل ارتباطی و

رسانه‌ها؛ افکار عمومی عربستان سعودی علاوه بر ارضای نیازهای مادی، مشارکت در امور را به عنوان حق طبیعی و انسانی و خلاف آن را نوعی تحقیر برای خود می‌شمارد. در این مورد نیز دسترسی بیشتر افکار عمومی به رسانه‌ها و اطلاعات از کشورهای همسایه و جهان بیش از پیش عمق ضعف‌های بوروکراسی معیوب و مدیریت ضعیف اداری این کشور را آشکار نموده و مورد توجه قرار داده است.

۴. فساد مالی و اخلاقی شاهزادگان سعودی: این موضوع نیز از عوامل مهم ضعف سیاسی دستگاه حاکم بر عربستان سعودی می‌باشد. اگرچه داستان خوشگذرانی‌های افسانه‌ای شاهزادگان عربستان سعودی در اروپا و منطقه در دهه‌های گذشته و به مناسبت‌های مختلف در رسانه‌های غربی انعکاس یافته و بعضاً در پی هر افشاگری معامله ای کلان را نصیب کشورهای غربی می‌نمود ولی گسترش وسایل ارتباط جمعی این موضوع را از اهرمی صرف برای باج‌خواهی از نظام سعودی خارج نموده و اسباب نگرانی وسیع حاکمان عربستان سعودی را از نشر گسترده اینگونه اخبار در میان افکار عمومی داخل کشور فراهم نموده است. علاوه بر دسترسی‌های رسانه‌ای به این‌گونه اخبار؛ آحاد مردم عربستان سعودی در دهه اخیر امکان بیشتری برای مقایسه رهبران خود با رهبران دیگر کشورهای جهان یافته اند که یقیناً بر تاثیر منفی این اخبار می‌افزاید.

همچنین در سال‌های اخیر جو انقلابی و رویکرد به مذهب در منطقه بسیار گسترش یافته است و روشن است که چنین رویکردی نیز حساسیت به فسادهای مالی و اخلاقی موجود در میان شاهزادگان سعودی را به شدت افزایش داده و بر ثبات سیاسی این کشور به شکل غیرمستقیم تاثیر می‌گذارد.

فساد اخلاقی اشراف سعودی نه تنها در داخل آن کشور بلکه در افکار عمومی کشورهای عربی دیگر (و حتی سوریه، لبنان و مصر نیز که خود به نوعی از مزایای مادی آن منتفع می‌شدند) نوعی انزجار پدید آورده که در مواردی (سوریه) دولت را وادار به اعمال محدودیت‌هایی در زمینه ورود اتباع عربستان سعودی نموده است که این پدیده نیز خود بر افکار عمومی عربستان سعودی تأثیر می‌گذارد.

از سوی دیگر مهار شاهزادگان و وابستگان ایشان نیز به دلایل پیش گفته و به دلیل ساختار سیاسی این کشور ناممکن می‌نماید و این نیز یکی از تناقضهای درون این سیستم است.

مسائل اجتماعی و فرهنگی

تناقض‌ها در زمینه اجتماعی نیز کمتر از تناقضات در صحنه سیاسی عربستان سعودی نیست و در حقیقت می‌توان گفت که در بسیاری موارد بازتاب آن می‌باشد. حاکمیت سعودی در حالی غرب را به‌عنوان هم‌پیمان و حامی سیاسی خود پذیرفته که طی دهه‌های متوالی هیچ تلاشی برای تغییر روابط اجتماعی درون جامعه خویش با مقتدایش صورت نداده و آن را خلاف مصلحت خود دانسته است و غرب نیز براساس منافع خود این اصل را پذیرفته و از آن حمایت نموده است.

روشن است که الگوی دموکراسی غربی برای عربستان قابل پذیرش و اجرا نبوده است ولی عربستان برخلاف بسیاری کشورهای عرب از جمله مصر، قطر، امارات و اردن سعی در حفظ الگوی اجتماعی خود داشته و در این زمینه نیز با توجه به امتیاز مهم اقتصادی خود (اگر چه در این زمینه با انتقادهای گاه‌وبیگاه و نه چندان جدی غرب مواجه شده) مورد اغماض غرب قرار گرفته است. اما در این مورد نیز انفجار اطلاعات و انقلاب رسانه‌ای دهه اخیر مشکلات شدیدی برای جامعه عربستان سعودی پدید آورده که بی‌تدبیری رهبران این کشور بر شدت این مشکلات افزوده است.

در این کشور زنان هنوز از حقوق اولیه اجتماعی همچون هویت مستقل و حقوق ابتدایی محروم هستند، تبلیغات ماهواره‌هایی که با بودجه مستقیم و غیرمستقیم دولت سعودی تأمین می‌شود (برای ارضای هم‌پیمانان غربی) برنامه‌ها و فیلم‌هایی را پخش می‌کنند که هیچ تناسبی با شیوه زندگی مردم عربستان سعودی ندارد. پخش روز برنامه‌های اجتماعی تلویزیون‌های غربی که جزئیات زندگی بی‌بندوبار غربی را تجزیه و تحلیل می‌نماید و یا فیلم‌های رمانتیک غربی و سریال‌هایی که به لحاظ بی‌بندوباری کلامی و تصویری حتی در غرب نیز مورد انتقاد می‌باشند؛ در جامعه بسته عربستان سعودی اگر انفجاری ساکت را در پی نداشته باشد؛ به از هم گسیختگی فکری و اجتماعی منجر می‌شود و این چیزی است که این جامعه اکنون در حال تجربه آن است.

برخلاف تفکر خام امریکایی به‌نظر نمی‌رسد پخش سریالی از زندگی دانشجویی در امریکا با حواشی آن در جامعه‌ای که ابتدایی‌ترین حقوق انسانی و اسلامی مورد تعرض گروه‌های تندرو ریشه دار در حاکمیت قرار دارد؛ کمکی به تثبیت حکومت هم‌پیمان این کشور (در حوزه امنیتی و سیاسی) بنماید.

در این شرایط نسل جوان عربستان سعودی که از شیوه زندگی خود منزجر است و عموماً الگوی غربی را نیز مناسب شیوه تفکر و حیات خود نمی‌بیند بدنبال الگوهای جدید اجتماعی خواهد بود که تلفیقی از حقوق انسانی و اسلامی و زندگی

مدرن را در بر داشته باشد. در دسترس نبودن چنین الگویی (نظام سعودی هیچ‌گاه اجازه طرح ایده‌های نو در این زمینه را نداده است) سبب پدیدآمدن هرج و مرجی اجتماعی و فرهنگی است که از درون آن طیفهای متضاد از القاعده گرفته تا فاسدترین الگوهای غربی بیرون می‌آید.

درج برخی اخبار در رسانه‌های تحت نفوذ عربستان سعودی علیرغم محدودیتهای رسانه‌ای و خبری در این کشور در زمینه اوضاع سیاسی و اجتماعی آن نمایانگر گوشه‌ای از زوایای پنهان این معضلات می‌باشد و حتی در لابلای گزارشات شبکه العربیه و یا سایت‌های وابسته به سعودی چون ایلاف نیز اکنون گزارشات بیشتری در مورد افزایش معضلات فرهنگی و اجتماعی و از جمله ناهنجاری‌های خانوادگی ناشی از فقر فرهنگی یافت می‌شود و بعضاً اخبار جالب توجهی در این زمینه‌ها از دیوار سانسور خبری عبور می‌کند. البته با آزادی نسبی و غیرقابل کنترل ارتباطات تضادها و تناقضات موجود عیان‌تر شده و این خود بر مشکلات سیستم بسته سعودی می‌افزاید. تعداد وبلاگ‌نویسان سعودی که در جهت آزادی‌های بیشتر اجتماعی و فرهنگی قلم می‌زنند بخصوص در میان بانوان سعودی به شدت در حال افزایش است و همچنین تعداد بانوانی که با خروج از سعودی و یا حتی در داخل آن کشور به نوشتن خاطرات، رمان و داستان‌هایی در امور ممنوعه اقدام می‌ورزند نیز قابل توجه است. باید توجه داشت که این نوشته‌ها و افکار که از طریق اینترنت بسرعت و به راحتی در دسترس می‌باشد در جامعه به شدت بسته عربستان سعودی که دهه‌های متوالی تحت تسلط فکری و فرهنگی عالمان وهابی قرار داشته است؛ تأثیری شگرف و ویران‌کننده دارد.

حرکات آشکار قانون‌شکنانه بعضی از زنان و جوانان سعودی که در مواردی در برخورد با نیروهای دولتی حتی منجر به مرگ ایشان نیز شده است نشانه‌هایی از این ویرانی را در خود دارد. از جمله نکات مهمی که در این وقایع وجود دارد بی‌اعتمادی عمومی به نهادهای رسمی و نیز روح عصیان موجود در جامعه می‌باشد ولی نکته جالب توجه اظهارنظرهای ثبت شده در حاشیه اخبار مذکور در سایت‌های خبری عرب و از جمله العربیه است (از داخل سعودی) که به شکلی روشن نشان‌دهنده سرگردانی فکری و تناقضات اجتماعی موجود می‌باشد.

از سوی دیگر همچنان شاهد یارگیری وسیع گروه‌های سلفی در سعودی هستیم و این کشور همچنان بزرگترین منبع تغذیه گروه‌های تندرو اسلامی در ابعاد سیاسی و فرهنگی می‌باشد. تربیت انسان‌ها برای انفجار خود در میان زائرین بی‌گناه و کشتار شیعیان تنها یکی از نمادها و نتایج این بن بست فکری و تناقضات موجود است.

ولی شواهد موجود نشان می‌دهد که تداوم این روند بزودی نتایج مهم‌تر و متفاوتی در درون جامعه سعودی و تزلزل در پایه‌های اجتماعی آن را در پی خواهد داشت. در حقیقت ناهنجاریها در سیاست‌های فرهنگی، اقتصادی و اجتماعی سعودی این کشور را بسیار آسیب‌پذیر نموده و بنیان‌های جامعه را متزلزل نموده است.

برخورد مقامات عربستان سعودی در مورد مذهب بیشترین فشار را بر این کشور در شرایط انفجار اطلاعات فراهم نموده است.

نظام سعودی که از آغاز حاصل اتحاد دولتمردان هم‌پیمان با غرب و علمای وهابی بوده است به‌گونه‌ای وام‌دار این مفتیان تندرو بوده که در تمامی این دوران نظرات مذهبی ایشان را بر هر مصلحتی مقدم دیده و اولویت داده است.

حاصل این اتحاد، سیاستی کاملاً سختگیرانه در تمامی شئون مذهبی و اجتماعی بوده است که تنها فشار آن متوجه اقلیت شیعه نبوده و حتی ناراضی‌پروان دیگر مذاهب اهل سنت را در پی داشته است. شاید به همین دلیل است که ملک عبدالله در تغییرات اخیر خود و در اقدامی دیر هنگام بر حضور پررنگ‌تر مذاهب اهل سنت در شئون مذهبی تأکید می‌نماید.

اما واقعیت آن است که حتی تحولات بزرگ سال‌های اخیر در سطح بین‌المللی و منطقه‌ای و نیز انفجار اطلاعات هنوز نتوانسته است بر اندیشه متحجر مفتیان تندرو شکافی بیفکند و همچنان شاهد فتاوی عجیب ایشان در زمینه‌های اجتماعی و سیاسی و فرهنگی هستیم که غالباً با کمک دولتمردان حامی ایشان جنبه اجرایی نیز می‌یابند. اکنون همه و از جمله غربیان واقفند که اندیشه‌های طالبان از درون این شالوده بیرون می‌آید و زائیده این بستر است اما دولتمردان سعودی همچنان در تناقض مدارا و یا برخورد با این ریشه‌های پیوند خورده با اساس حاکمیت خویش متحیرند. از سوی دیگر جامعه سعودی و نسل جوان این کشور به شدت نیازمند نگاهی نو به مذهب می‌باشند. کم‌شدن کنترل بر رسانه‌ها سبب ایجاد سؤالات و شبهه‌های بسیاری در مورد اندیشه‌های کهنه شده که عالمان تندرو قادر به پاسخگویی به آن نمی‌باشند. تحولات منطقه‌ای و تغییرات در عراق (و تقویت موج تبلیغی شیعی در جهان عرب) نیز این نیاز را تقویت نموده است.

نسل جدید عربستان سعودی نیازمند یافتن ارتباط معقولی بین حفظ ارزش‌های واقعی و اصیل اسلام با ملزومات زندگی مدرن است تا از پریشانی کنونی نجات یافته و خود را در برزخ پذیرش بی‌چون و چرای غرب (با همه تفاوت‌های فرهنگی و اجتماعی) و یا تمسک به افکار سلفی و بی‌اعتنایی به همه مظاهر تمدن بشری نبیند.

در حقیقت جریان‌های تندرو مذهبی در سعودی در همه این موارد یعنی پاسخگویی به نیازهای داخلی اعم از سیاسی و فرهنگی و مذهبی و نیز همپایی با تحولات جهانی فرامانده‌اند و به نظر می‌رسد دولتمردان نیز بدلیل عدم ایجاد آلترناتیو مناسب در طول زمان و عدم اجازه رشد به جریان‌های معتدل مذهبی در جایگزینی ایشان (علیرغم احساس نیاز و نیز فشارهای خارجی) در مانده‌اند و حتی برای اجتناب از تزلزل بیشتر بعضاً چاره‌ای جز تمسک به این دو ندارند که این خود به معنای تشدید تضادی دیگر در حاکمیت است.

از سوی دیگر باید توجه داشت که درگیریهایی درون قدرت سبب می‌شود که همواره دولتمردان و یا گروه مهمی از ایشان خود را ناچار به هم‌پیمانی با طیف مفتیان تندرو ببینند.

مشکلات سیاست خارجی

روشن است که سیاست خارجی سعودی نیز متأثر از عوامل برشمرده بوده و حاوی مجموعه‌ای از تناقض‌ها است که مهمترین آن تنظیم رابطه با هم‌پیمانان و حامیان غربی این رژیم می‌باشد. نظام سعودی در دهه‌های گذشته همواره سیاست خارجی خود را با پشتوانه دو عامل مهم هم‌پیمانی با غرب و نیز ثروت بادآورده نفتی برنامه‌ریزی نموده است به‌گونه‌ای که تضعیف هر یک از عوامل مذکور موجب تزلزل در ارکان این سیاست می‌باشد.

هم‌پیمانان غربی: نظام سعودی بنابر ساختار سیاسی که در دهه‌های گذشته وبا نظارت غرب تدوین شده است؛ اصولاً امکانی برای تداوم حیات خود بدون تداوم حمایت غرب و هم‌پیمانی با امریکا نمی‌بیند. اما تداوم این هم‌پیمانی نیز متأثر از شرایط جهانی و منطقه‌ای به سوی بحرانی پیش می‌رود که حل آن از دیدگاه دو طرف راه‌های متفاوتی دارد.

علت اصلی این تفاوت دیدگاه؛ تفاوتی است که در تأمین منافع دو طرف وجود دارد. در حالی که مهمترین مسئله در دیدگاه حاکمان سعودی حفظ این رژیم می‌باشد که تنها با حفظ وضع موجود قابل تداوم است؛ دیدگاه غربی به منافع بلند مدت خود در منطقه و حفظ کنترل خود بر منابع نفتی می‌اندیشد و در این راستا اگرچه خود را در کوتاه مدت نیازمند نظام سعودی می‌بیند ولی حفظ و تداوم بلند مدت این منافع را تنها با تغییر وضع موجود و ایجاد اصلاحات کنترل شده در نظام سعودی ممکن می‌بیند.

غرب ایجاد یک سیستم باثبات در سعودی را در نظر دارد تا منافع بلندمدت خود را تأمین نماید و ایجاد این سیستم باثبات در شرایط کنونی سعودی و تناقضات برشمرده آن (که از دیدگاه غرب نیز پنهان نیست) ناممکن می‌نماید.

فشار وارده بر حاکمان سعودی برای ایجاد تغییرات مورد نظر غرب در همین جهت است؛ اما مشکل غرب در این است که این تغییرات را تنها از دیدگاه منافع خود می‌بیند و چندان اعتنایی به مشکلات اجرای آن در عربستان سعودی ندارد. از دیدگاه غرب دیدگاه تندرو مذهبی در میان روحانیون سعودی زادگاه اصلی القاعده بشمار می‌رود و به همین دلیل باید سرعت از سوی حاکمیت طرد و مورد تصفیه قرار گیرد. همچنین آنچه که در دستگاه‌های رسانه‌ای موجب تحریک افکار عمومی جهان نسبت به تندروی در عربستان سعودی شده است باید حذف شود.

از دیدگاه غرب ایجاد ثبات بیشتر در موضوع جانشینی از طریق ایجاد یک دمکراسی هدایت شده و کاملاً تحت کنترل یک ضرورت به‌شمار می‌رود. از این طریق اولاً ثباتی نسبی در حاکمیت فراهم می‌شود که موضوعی حیاتی برای منافع ایشان است و از سوی دیگر امکان محاسبه شرایط و محاسبه نحوه سرمایه‌گذاری بر روی اشخاص و نهادها برای غرب بهتر فراهم شده و امکان تاثیر گذاری سیستماتیک و هدایت امور در جهت منافع دراز مدت غرب با تحریک کمتر افکار عمومی فراهم می‌شود. در حالی که این امر تاکنون بدلیل ماهیت و ساختار داخلی سعودی با وضوح بیشتری صورت پذیرفته و در نتیجه هزینه سنگینی را به غرب تحمیل می‌نماید.

به نظر می‌رسد طرح شورای جانشینی در سعودی و نیز تغییرات اخیر ملک عبدالله در مناصب حکومتی نیز با چنین دیدگاهی در ارتباط بوده و تحت فشارهای وارده در این جهت شکل گرفته است.

اما در این مورد نیز علاوه بر تناقضات موجود در ساختار سعودی تناقض در اهداف و مطامع غرب نیز مشکل ساز می‌نماید. اول اینکه در این پروسه غرب تنها به اهداف خود می‌نگرد و به موانع مقابل نظام سعودی از جمله مقاومت شاهزادگان سعودی و نیز علمای بانفوذ وهابی کم‌توجه است. غرب در جهت منافع خود و نیز تحلیل شرایط منطقه‌ای به دنبال شتاب در اصلاحات موردنظر خود است در حالی که ساختار خشک حاکمیت در سعودی در مقابل همین اندازه از تغییرات نیز مقاومت نشان داده و احتمال بروز تشنجات دور از ذهن نمی‌باشد. در کشوری که هنوز معضل رانندگی بانوان حل نشده است، فشار برای انتصاب مسئولین عالی‌رتبه زن در دستگاه حکومتی علاوه بر اینکه مورد مقاومت شدید در دستگاه خود ساخته (غرب) مذهبی و حکومتی قرار می‌گیرد؛ از

سوی افکار عمومی نیز تنها به‌عنوان حرکتی فریب‌آمیز و بدتر از آن نشانه‌ای از ترس و عقب‌نشینی حاکمان تلقی می‌گردد که در فرهنگ سیاسی عرب زهری مهلک برای حاکمیت می‌باشد.

به نظر می‌رسد در اینجا تاریخ تکرار شده و غرب همان اشتباهی را که در مورد بعضی از رژیم‌های سرنگون شده مورد حمایت خود داشته تکرار می‌کند. غرب برای حفظ این سیستم سیاسی وابسته به خود (که تداوم آن را برای حفظ منافعش اجتناب‌ناپذیر می‌داند) تحرکاتی را به‌عنوان تعدیل بر این سیستم تحمیل می‌نماید که بسیار بیشتر از ظرفیت تحمل سیستم و بسیار کمتر از توقعات افکار عمومی سعودی می‌باشد.

به نظر می‌رسد نتیجه چنین وضعیتی تنها فروپاشی سیستم باشد. از سوی دیگر نظام سیاسی موجود نیز که پایگاه اجتماعی خود را سست می‌بیند علیرغم اطلاع از مخاطرات موجود تنها چاره را حفظ هم‌پیمانی با غرب و پوشش حمایت غرب از طریق اجرای منویات آنها می‌بیند. نظام سعودی اصولاً تداوم حاکمیت خود را بدون حمایت غرب ناممکن میداند و به همین دلیل علیرغم نارضایتی از شبهه اصلاحات تحمیلی غرب چاره‌ای به غیر از اجرای آن نمی‌بیند و این موضوع به تناقضات درونی این رژیم دامن می‌زند و از جمله امتداد جریانات تندرو این کشور در سیاست خارجی (القاعده و جریانات تندرو سنی در منطقه) را در بر می‌گیرد.

جهان عرب

اگرچه سعودی همواره سعی داشته به‌عنوان رهبر جهان عرب شناخته شده و عمل نماید و در این راه از ثروت نفتی خود بهره زیادی گرفته است ولی در سال‌های اخیر وبا تغییرات صورت گرفته در آرایش سیاسی منطقه این حربه از کارایی کمتری برخوردار شده و به‌دلیل نبود پشتوانه نظری و میدانی و نیز عدم وجود سیاستمداران قوی برای طراحی و اجرای سیاست خارجی سعودی؛ این رژیم در این صحنه نیز به‌شدت تضعیف شده و با عدم کارایی روبرو می‌باشد.

نگاهی به افول موقعیت سعودی در حوزه کشورهای عرب شمال آفریقا (از جمله برخورد تحقیرآمیز لیبی با این کشور)، تضعیف نقش آن در اتحادیه عرب (برگزاری اجلاس سران عرب در دمشق) و عدم دستیابی به حداقل اهداف این کشور در عراق، لبنان و فلسطین در تحولات سال‌های اخیر نمونه‌هایی از این عدم کارایی می‌باشد.

برخورد بی‌منطق سعودی با مسائل لبنان و نیز رفتار لجوجانه این کشور با سوریه طی سال‌های اخیر بارها این کشور را وادار به عقب‌نشینی‌های تاکتیکی و از سر ضعف نموده که با توجه به فرهنگ سیاسی جهان عرب معنایی جز زوال قدرت نمی‌یابد. همچنین این کشور از ایفای نقش در دیگر صحنه‌های مهم جهان عرب از جمله موضوعات سودان و دارفور نیز عاجز بوده است. حمله به عراق از سوی هم‌پیمانان غربی این کشور و ناتوانی عربستان سعودی از مقابله با تبعات منفی آن بر مسائل سعودی و جهان عرب و نیز ناتوانی این کشور در ایفای نقشی مؤثر در صحنه لبنان و فلسطین (بدون کمک سوریه) و خصوصاً تحرک حزب‌الله در صحنه لبنان (پیروزی در جنگ ۳۳ روزه با اسرائیل) که کاملاً خارج از چارچوب تمایلات سعودی و در مقابل آن بوده (باتوجه به تأثیر آن بر افکار عمومی جهان عرب) در این کاهش نفوذ مؤثر بوده است. اگرچه عربستان سعی در بازیابی نقش خود دارد و از دو عامل ذکر شده (حمایت غرب و اهرم مالی) خود بهره می‌گیرد ولی باید متذکر شد که اهرم مالی باتوجه به اهمیت موارد مذکور کارایی گذشته را ندارد (خصوصاً باتوجه به کاهش قدرت مالی سعودی و افزایش مشکلات اقتصادی این کشور) و حمایت غرب نیز بیش از گذشته مشروط به اجرای منویات آن می‌باشد؛ به‌گونه‌ای که سعودی برای حفظ این حمایت به صورتی روزافزون ناچار به ایفای نقش بیشتر در بازی طراحی شده از سوی غرب برای منطقه می‌باشد.

نتیجه

عوامل و معضلات حاکم بر صحنه داخلی و خارجی سعودی شرایطی را بر این کشور تحمیل نموده که به‌نظر می‌رسد براساس آن نظام سعودی برای تداوم حیات خود راهی را به غیر از تداوم مشی کنونی نمی‌بیند. تناقضات موجود در سیاست‌های داخلی و خارجی این کشور حاصل ساختار ناهمگون آن با عصر کنونی و نیازهای آن می‌باشد و به نظر می‌رسد در چنین شرایطی اقدامات اصلاحی سطحی خصوصاً اگر براساس فشارهای بیرونی طراحی شده باشد تنها بی‌ثباتی را در درازمدت به ارمغان خواهد آورد. رهایی از این دور باطل نیازمند اراده مستقل، دولتمردان مستقل و قوی و نیز پشتوانه نظری مناسبی می‌باشد که دورنمایی از آن به چشم نمی‌خورد.